



زنی که نمی‌ترسید

سیمای جنگ نوشته **مارتا گلهورن** روایت‌هایی از خط مقدم جنگ و زندگی انسان‌های جنگ‌زده است



روزنامه‌نگار

در طول تاریخ، جنگ‌ها اغلب با حضور مردان شناخته شده‌اند؛ از فرماندهی در میدان نبرد گرفته تا نگارش روایت‌های پس از آن. اما در پس این چهره مردانه، زنان بسیاری نیز حضور داشته‌اند؛ نه‌فقط به‌عنوان همسران، سربازان یا پرستاران، بلکه به‌عنوان شاهدان مستقیم، روایت‌گران بی‌واسطه و حتی کتشنگران سیاسی. در قرن بیستم، بویژه پس از دو جنگ جهانی، زنان نه‌تنها در ساختارهای اجتماعی جنگ حاضر بودند، بلکه در بازتاب و روایت آن نیز نقشی تعیین‌کننده ایفا کردند. یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در این عرصه، خبرنگار جنگی آمریکایی، **مارتا گلهورن** است که کتاب «سیمای جنگ» او تصویری نادر و صادقانه از میدان‌های نبرد ارائه می‌دهد.

روایت ۵۰ سال متن و حاشیه جنگ
کتاب «سیمای جنگ» که اولین بار در سال ۱۹۵۹ منتشر شد و ترجمه فارسی آن به قلم احسان لامع در سال ۱۴۰۳ توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده



مرکزی، توسط زنی که از هیچ چیز نمی‌ترسید» توصیف کرده است.

صدای گمشدگان تاریخ

کتاب «سیمای جنگ» به‌گونه‌ای تدوین شده است که خواننده را در یک سفر تاریخی و عمیق همراه خود می‌برد؛ سفری که هم جغرافیایی است و هم احساسی و انسانی. مارتا گلهورن با شروع از جنگ داخلی اسپانیا، ما را به دل یکی از خونین‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین جنگ‌های قرن بیستم می‌برد؛ جایی که تنش‌های سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک در هم آمیخته و زندگی مردم عادی در میان ویرانی‌ها و خشونت‌ها جریان دارد. سپس مسیر روایت خود را به سمت جنگ جهانی دوم در اروپا پیش می‌برد، جنگی که تبعات ویرانگر آن نه‌تنها بر جبهه‌های نبرد، بلکه بر جامعه‌ها و زندگی روزمره مردم نیز سایه افکنده است. اما کتاب محدود به زمان و مکان خاصی نیست؛ گلهورن از اروپا فراتر می‌رود و جنگ ویتنام و درگیری‌های آمریکای لاتین و خاورمیانه را نیز پوشش می‌دهد؛ مناطقی که هر کدام داستان‌های ویژه خود را دارند، اما وجه مشترک‌شان درد، رنج و مقاومت انسان‌هایی است که گرفتار جنگ شده‌اند. به این ترتیب، «سیمای جنگ» نمایی فراگیر از تجربه بشری در دوران جنگ‌های مدرن ارائه می‌دهد. هر فصل از کتاب با سبک نگارشی خاصی نوشته شده است که گویی دوربینی زنده در میان جمعیت و صحنه‌های جنگ حرکت می‌کند. گلهورن نه به صورت توصیفی کلیشه‌ای و دور، بلکه با چشم‌های ناظر، گوش‌های شنونده و قلبی همراه، جزئیات دقیق لحظات را ثبت می‌کند. او صداها، بوها، حرکات و احساسات را با دقتی وصف‌ناپذیر به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که خواننده حس می‌کند خودش در همان مکان حضور دارد. این روش روایتگری باعث می‌شود کتاب از یک گزارش صرف فراتر رود و به اثری بدل شود که به قلب و ذهن مخاطب نفوذ می‌کند. به جای آن که روایت‌ها به‌صورت خبری و بی‌طرفانه ارائه شوند، گلهورن همراه با خواننده درد، ترس، امید و یأس انسان‌های گرفتار جنگ را تجربه می‌کند. این امر کتاب را به یک اثر عاطفی و انسانی بدل کرده است. به گفته او، سبک گلهورن باعث می‌شود خواننده واقعاً «جنگ را ببیند» نه فقط درپاره‌اش بخواند.

وجدان بیدار قرن بیستم

لورن الکین، نویسنده و منتقد فرانسوی، در مقدمه جدیدی که برای تجدید چاپ کتاب نوشته، می‌گوید: «صداقت بی‌پرده و شدت بصری که مخاطب را در مرکز رخدادها قرار می‌دهد، ویژگی اصلی گلهورن است. او نه‌تنها خبرنگار، بلکه وجدان بیدار قرن بیستم بود.» کتابخانه کنگره آمریکا در معرفی این اثر آورده است که گلهورن توانسته میان گزارش نویسی و ادبیات، پلی کم‌نظیر ایجاد کند؛ او نه‌تنها واقعیت‌ها را مستند می‌کرد، بلکه آنها را با عمقی احساسی و انسانی به تصویر می‌کشید که تا پیش از آن در روزنامه‌نگاری جنگ رایج نبود. مجله «نئی فیر» نیز در تحلیلی، این کتاب را «شاهکار گزارش‌نویسی از خط مقدم، از اسپانیا تا آمریکای

تاریخ‌های رسمی گم می‌شوند، بلند می‌کند. کتاب نه‌تنها جنگ را به عنوان یک واقعه سیاسی-نظامی نشان می‌دهد، بلکه آن را به مثابه تراژدی انسانی، تجربه‌ای احساسی و داستانی پیچیده به تصویر می‌کشد که خواننده را به تأمل و همدلی وامی‌دارد. مارتا گلهورن یکی از پیشگامان زن در حوزه روزنامه‌نگاری جنگ است که مسیر جدیدی برای زنان در این عرصه گشود. او ثابت کرد که خبرنگاری جنگ فقط محدود به مردان نیست و زنان نیز می‌توانند با شجاعت و توانمندی تمام، به خط مقدم بروند و از زاویه‌ای متفاوت واقعیت‌ها را بازتاب دهند. در زمانی که بسیاری از خبرنگاران مرد مشغول تحلیل‌های نظامی و سیاسی بودند، گلهورن بر انسان‌های عادی، قربانیان بی‌نام و نشان و رنج آنان تمرکز کرد و همین رویکرد باعث شد روایت‌های جنگ از جنبه‌های تازه‌ای دیده شود.

روایت‌های او بر همدلی و درک عمیق نسبت به درد و رنج مردم متمرکز بود؛ نکته‌ای که بعدها بسیاری از روزنامه‌نگاران جنگ، به‌خصوص زنان، آن را الگوی کاری خود قرار دادند. گلهورن در دوره‌ای فعالیت کرد که رسانه‌ها اغلب رویکردی کلیشه‌ای و گاه تبلیغاتی نسبت به جنگ داشتند؛ اما او با صراحت و بی‌پروایی، تصویر جنگ را با همه تلخی‌ها و دردهایش به مخاطب نشان داد. از این رو، بسیاری از خبرنگاران زن معاصر، از جمله ماری کالوین، کریستین آمون مور، و آنا پولیتکوفسکایا، راه او را ادامه دادند و گلهورن را الهام‌بخش خود

همراه همینگوی

مارتا گلهورن، سال ۱۹۰۸ در سنت‌لوئیس ایالت میزوری به دنیا آمد. مادرش، ادنا فیشل گلهورن، از فعالان جنبش حق رأی زنان بود و این روحیه عدالت‌خواهی در سراسر زندگی مارتا بازتاب یافت. او تحصیلات خود را در کالج براین‌ماور آغاز کرد اما آن را نیمه‌کاره رها کرد تا روزنامه‌نگاری را به‌صورت حرفه‌ای دنبال کند. گلهورن از همان آغاز، مشتاق ثبت واقعیت‌هایی بود که در حاشیه قرار می‌گرفتند. در دهه ۱۹۲۰، در فرانسه به‌عنوان خبرنگار فعالیت می‌کرد و همزمان به جنبش‌های صلح طلبانه پیوست. کتاب «چه جنون پرهیاهویی» (۱۹۳۴) حاصل آن تجربه‌ها بود. پس از بازگشت به آمریکا، با کمک بانوی اول وقت، النور روزولت، به‌عنوان بازرس میدانی برای اداره فدرال امداد اضطراری (FERA) کار کرد و همراه با دوروتیا لنگ، عکاس معروف، گزارش‌هایی از تأثیر رکود بزرگ بر مردم تهیه کرد. این گزارش‌ها بعدها پایه مجموعه داستان‌های کوتاه او در کتاب «دردی که دیدهم» شدند. مارتا گلهورن سومین همسر ارنست همینگوی در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ بود. او در طول یک سفر خانوادگی کریسمس در سال ۱۹۳۶ در کی‌وست فلوریدا با همینگوی



سیمای جنگ
خاطرات مارتا گلهورن رمان نویس، خبرنگار جنگی و همسر ارنست همینگوی

- نویسنده: مارتا گلهورن
- مترجم: احسان لامع
- ناشر: نیلوفر
- تعداد صفحات: ۳۱۲ صفحه
- قیمت: ۳۴۵ هزار تومان

او صحنه‌های دلخراشی از پناهگاه‌ها و خیابان‌های بارسلونا را توصیف می‌کند، جایی که مردم عادی در میان گلوله‌باران و بمباران، به دنبال نجات خود و خانواده‌شان هستند. گلهورن به جای تمرکز بر عملیات نظامی، بیشتر به گفت‌وگو با زنان، کودکان و سالمندان می‌پردازد که زندگی‌شان به‌کلی دگرگون شده است. در یک بخش تأثیرگذار، ماداران را تصویر می‌کند که اشک می‌ریزند و ناله می‌کنند، در حالی که پیکرهای بی‌جان فرزندان‌شان را در آغوش دارند. این گزارش، نمونه‌ای کامل از رویکرد ویژه گلهورن به روزنامه‌نگاری جنگ است؛ روایتی که در آن سیاست و قدرت کنار گذاشته شده و انسان، در همه آسیب‌پذیری و شکنندگی‌اش، مرکز توجه است. این روایت باعث می‌شود خواننده نه‌تنها با جنگ آشنا شود، بلکه احساس همدردی عمیق با کسانی که در جنگ گرفتار شده‌اند، پیدا کند.

در جهانی که هنوز از آتش جنگ‌ها در امان نیست، کتاب‌هایی همچون «سیمای جنگ» بیش از هر زمان دیگری ضروری‌اند. این اثر نه‌تنها ثبت وقایع است، بلکه دفاعی است از انسانیت، از صداقت در روایت و از حق دیدن حقیقت برای نسل‌های آینده. مارتا گلهورن ثابت کرد که زنان نه‌تنها توان ایستادن در خط مقدم را دارند، بلکه می‌توانند با صلابت و شجاعت، شاهد کشتار و ویرانی بود. در این گزارش، او از زاویه‌ای انسانی به ماجرا نگاه می‌کند؛ نه فقط روایت میدان جنگ، بلکه درد و اندوه خانواده‌هایی که عزیزان‌شان را از دست داده‌اند.



مارتا گلهورن و ارنست همینگوی در سال ۱۹۳۴

حضور در روز فرود متفقین در نورماندی (۶ ژوئن ۱۹۴۴) بود؛ او تنها زن خبرنگاری بود که در آن عملیات حضور داشت. زندگی حرفه‌ای گلهورن از جنگ اسپانیا تا ویتنام و جنگ‌های داخلی در آمریکای مرکزی را دربرمی‌گیرد. او همواره برآن بود که حقیقت را با تمام گونه که هست، بازتاب دهد؛ حتی اگر این حقیقت تلخ و دردناک باشد. گلهورن که در اواخر عمر تقریباً نابینا شده بود، ۱۵ فوریه ۱۹۹۸ در لندن زندگی‌اش پایان یافت.

آشنا شد و این دو تصمیم گرفتند با هم به اسپانیا سفر کنند. آنها کریسمس سال ۱۹۳۷ را در بارسلونا جشن گرفتند. شهرت جهانی گلهورن با حضور در جنگ داخلی اسپانیا آغاز شد؛ جایی که در کنار ارنست همینگوی حضور یافت. در جریان جنگ جهانی دوم، با وجود محدودیت‌های جنسیتی، خود را به خط مقدم رساند و از کشورهای مختلفی همچون فنلاند، هنگ کنگ، برمه، فرانسه و آلمان گزارش تهیه کرد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای او،

ضرورت روزنامه‌نگاری صادقانه

بخشی از مقدمه سال ۱۹۵۹ مارتا گلهورن در چاپ اول سیمای جنگ

تصور است؛ اما شرایط، تاریخ و مکانی به حساب می‌آید که باید در آن زندگی می‌کردیم. من به نوع خاصی از جنگ نفخ می‌پردم؛ از نظر فیزیکی خوش شانس بودم و به من پول می‌دادند تا وقتی با مردم باشکوه بگذرانم... روزنامه‌نگاری در بهترین و مؤثرترین حالت خود آموزش نمی‌داد، چه مردم نه از خودشان یاد می‌گیرند و نه از دیگران. اگر رنج جنگ جهانی دوم به آنها آموزش نمی‌داد، چه اتفاقی می‌افتاد؟... روزنامه‌نگاری وسیله است؛ و من اکنون فکر می‌کنم که گزارش درست واقعیت‌ها به‌خودی خود ارزشمند است. روزنامه‌نگاری جدی، دقیق و صادقانه ضرورت است، نه به خاطر که چراغ راهنما است بلکه به این دلیل که نوعی رفتار شرافتمندانه است و خبرنگار و خواننده را درگیر می‌کند.

روزنامه‌نگاری را مثل گذرنامه تصور کردم، به کاغذهای مناسب و یک شغل نیاز داشتی تا یک صندلی جلویی از نمایش تاریخ در حال ساخت گیرت بیاید. در جنگ جهانی دوم تنها کاری که انجام دادم ستایش از مردم خوب، شجاع و سخاوتمندی بود که دیدم و می‌دانستم که این نمایش کاملاً بی‌فایده است. وقتی موقعیتی پیش آمد، شیطانی را که دیدم و می‌دانستم که این کار موریت‌شان انکار کرامت انسان بود، مورد نگاه قرار دادم؛ آن هم بی‌فایده. من از اینکه به جایی که می‌خواستم می‌رفتم و گزارش آن را بموقع به نیویورک می‌فرستادم به خود می‌بالیدم؛ اما نمی‌توانستم خودم را گول بزنم که کار خبرنگار جنگی زیاد مهم است. جنگ یک بیماری بدخیم، یک حماقت، یک زندان است و دردی که ایجاد می‌کند فراتر از بیان یا

قطع می‌آنها را گزارش می‌کردند. اگر کسی به آنها گوش می‌داد، کاری در برابر هشدارهای آنها می‌کردند. سرنوشتی که آنها از مدت‌ها پیش‌بینی کرده بودند، بموقع و طبق برنامه پیش رفت. در نهایت ما تبدیل به حاملین برانکاردهای خاص شدیم و سعی کردیم افراد را از لاشه هواپیما بیرون بکشیم. اگر می‌شد یک زندگی را از حضور اولین گشتاپو در پراگ، یا زندگی دیگری را از پشت سیم‌ها خاردار روی شن‌های آرگلس نجات داد، این یک آرامش بود، اما روزنامه نگاری نبود. پاره کردن، نقشه کشیدن، قلدری و دلراهی گاهی انسانی را در زمانی حفظ می‌کردند. با تمام خوبی‌هایی که مقالات ما داشتند، ممکن بود با مرگ نامرئی نوشته، روی برگ‌ها چاپ و در برابر باد شل شده باشند، بعد از جنگ در فلانند،



روزنامه‌نگاری جدی، دقیق و صادقانه ضرورت است، نه به خاطر که چراغ راهنما است بلکه به این دلیل که نوعی رفتار شرافتمندانه است و خبرنگار و خواننده را درگیر می‌کند

بشکند. کم‌کم به این نتیجه رسیدم که خوانندگان ما دروغ را راحت‌تر از حقیقت می‌بلعند، گویی مزه دروغ، خوف‌آور و اشتهاآور است؛ یک عادت است. (در کار من هم دروغ‌گویی وجود داشت و رهبران [در واشینگتن] همیشه از حقایق به عنوان امری نسبی و منعطف بهره‌برده‌اند. عرضه دروغ نامحدود بود) مردم خوب، کسانی که در هر کجا با شر مخالفت می‌کردند، هیچ وقت از یک اقلیت شجاع فراتر نمی‌رفتند. میلیون‌ها توده تحت سلطه می‌توانند با هر دروغی بیدار یا آرام شوند. نور هدایتگر روزنامه‌نگاری قوی‌تر از کرم شب‌تاب نبود. من عضو فدراسیون کاساندریا بودم، همکارانم خبرنگاران خارجی بودند که در مصیبت‌های گوناگون بارها با آنها آشنا شدم. آنها سال‌ها بود که ظهور فاشیسم، وحشت و تهدید